



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)﴾

تبیین فتوا درباره آیات دارای سجده واجب

آیه سی و هفتم سوره مبارکه «فصلت»، سجده واجب دارد. قرائت این آیه، استماع این آیه، یا شنیدن این آیه علی‌الأحوط سجده واجب دارد. آن قسم اول و دوم که فتوای صریح است؛ ولی این قسم شنیدن، احتیاط واجب است. اما کتابت این، يك؛ دیدن این، دو؛ ترجمه این، سه؛ تفسیر این، چهار؛ ترسیم این در ذهن، پنج؛ شنیدن این از ضبط صوت که مع‌الواسطه است نه قرائت مستقیم، شش؛ این‌گونه از موارد به هیچ وجه سجده واجب ندارد؛ اما حالا ترجمه و تفسیر آن.

بیان دو دیدگاه افراطی و تفریطی درباره شمس و قمر

فرمود از آیات الهی «لیل» و «نهار» است. شب و روز را با «شمس» به حساب می‌آورند نه با «قمر»؛ یعنی زمین که به دور خود می‌گردد، آن چهره زمین که رو به آفتاب است می‌شود روز، آن چهره زمین که رو به آفتاب نیست می‌شود شب. در پیدایش لیل و نهار، قمر اثر ندارد کار، کار شمس است؛ یعنی توازن زمین با شمس، لیل و نهار را به

بار می‌آورد. فرمود این نظم دقیق ریاضی را ذات اقدس الهی آفرید، چه اینکه شمس و قمر را هم ذات اقدس الهی آفرید. افرادی که در این نظام زندگی می‌کنند برخی آن‌قدر غافل‌اند که از مبدأ و منتها بی‌خبرند، نه بررسی می‌کنند این نظم را چه کسی سازماندهی کرد، نه ارزیابی می‌کنند شمس و قمر را چه کسی آفرید، اینها گروه تفریطی‌اند؛ اما گروه افراطی کسانی‌اند که به پرستش شمس و قمر دست زدند. جریان سبأ که در زمان وجود مبارک سلیمان (سلام الله علیه) اتفاق افتاده بود، گزارشی که هدهد به عرض حضرت رساند این بود که ﴿وَجَدْتُ امْرَأَةً﴾^۱ و همه‌شان که ﴿يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲ ذات اقدس الهی می‌فرماید شمس اگر قدرتی دارد، شمس‌آفرین که قدرت برتری دارد، آن شمس‌آفرین را عبادت کنید؛ اگر قمر زیبایی و نظمی دارد، قمرآفرین را عبادت کنید، چرا به شمس و قمر؟! بنابراین گاهی در اثر تفریط اصلاً نگاه به نظم عالم نمی‌کنند، نه درباره نظم ریاضی دقیق لیل و نهار، نه درباره پیدایش و پرورش شمس و قمر.

عدم اثبات تقدّم شب بر روز در ماه‌های شمسی و امکان آن با قمری

پرسش:....

پاسخ: در این جا فقط ذکر لیل و نهار تقدّم لفظی است، وگرنه در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿لَا يَنْبَغِي﴾ که لیل، ادارک کند نهار را ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۳؛ نه روز می‌تواند جلو بیفتد، نه شب می‌تواند جلو بیفتد. وقتی عالم خلق شد، در آن خلق چون شمس و قمری نبود، لیل و نهار نبود، وقتی این زمین و شمس پیدا شدند لیل و نهار با هم پیدا شدند، این‌طور نبود که اول لیل باشد بعد نهار، وقتی این کره زمین خلق شد، شمس خلق شد، يك طرف آن رو به آفتاب بود، طرف دیگر پشت به آفتاب؛ حالا اگر واقعاً ثابت شده

۱. سوره غل، آیه ۲۳.

۲. سوره غل، آیه ۲۴.

۳. سوره یس، آیه ۴۰.

باشد که زمین قبلاً خلق شده و آفتاب بعداً خلق شده، آن قسمت از زمین که رو به آفتاب بود روز بود، آن قسمتی که رو به آفتاب نبود شب بود؛ بنابراین بحث در اینکه شب مقدم است یا روز با کُرُویّت زمین هماهنگ نیست، شب و روز با هم بودند: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾؛ این يك نظم خاصی دارند که دارند حرکت می‌کنند؛ اما در ماه‌های قمری که معیار هلال است؛ البته لیل مقدم است؛ ولی در حساب‌های شمسی این‌چنین نیست که لیل مقدم باشد. در برابر ماه‌های قمری که گفتند «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ»^۴ که با رؤیت هلال صورت می‌پذیرد، البته ماه‌های قمری لیل مقدّم بر نهار است و پایان روز که شد آن ماه قمری تمام می‌شود، ماه قمری بعد شروع می‌شود؛ ولی در حساب شمسی این‌چنین نیست.

شمس و قمر دو آیه از آیات الهی از دیدگاه قرآن

فرمود: نه افراط درست است نه تفریط. بعضی از انبیا(علیهم السلام) مثل وجود مبارك ابراهیم(سلام الله علیه) مبتلا بودند به کسانی که شمس و قمر را می‌پرستیدند آنها صابئین بودند که حضرت در فرض ربوبیت آنها سخن ﴿هَذَا رَبِّي﴾ را گفت، بعد وقتی افول پیدا کردند، فرمود: ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾؛^۵ از این آیه معلوم می‌شود يك عده گرفتار پرستش شمس و قمر و ستاره‌ها بودند؛ یعنی صابئین، - نه صابئینی که فعلاً در ایران هستند^۶ اینها شمسی و قمری نیستند، کوکی نیستند اینها خودشان را پیروان حضرت یحیی می‌دانند که ادامه آن حضرت مسیح است. - جریان سلیمان(سلام الله علیه) هم این‌گونه است که در ین عده‌ای به شمس‌پرستی مبتلا بودند، معلوم می‌شود بود؛ در جریان پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) شاید بقایایی از آنها در منطقه حجاز یافت می‌شد، یا الآن هم

۴. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۹.

۵. سوره انعام، آیه ۷۶.

۶. صابئین گروهی مذهبی و پیرو حضرت یحیی هستند که به مندائیان مشهور می‌باشند و در قرآن نیز در سوره «مائده» آیه ۶۹ از این دین به عنوان یک دین آسمانی یاد شده است؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مِنْ أَمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَغُلَّ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

اگر در گوشه‌ای از گوشه‌های عالم کسی گرفتار شمس یا قمرپرستی باشد، این آیات برای هدایت آنها کافی است.
اگر سراینده‌های ما بعدها گفتند:

ای دوست شکر خوش‌تر یا آنک شکر سازد *** ای دوست قمر خوش‌تر یا آنک قمر سازد^۷

از همین آیه گرفتند! فرمود اینها از آیات الهی‌اند. خیال نشود که چون روز روشن و شفاف است، این آیت حق است و شب تاریک است نمی‌تواند آیه باشد. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: هر دو آیت من هستند؛ یکی آیت روشن و یکی آیت تاریک و من آن را تاریک کردم. آیه دوازده سوره مبارکه «اسراء» این بود: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾؛ ما یک جا را روشن کردیم، یک جا را تاریک کردیم، اینها ذاتی آنها نیست، ما چون محرک هستیم اینها را حرکت دادیم که یک طرف آن سایه است و طرف دیگر روشن است: ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾، چون نظم است و نظم آیت ناظم است؛ خواه لیل باشد و خواه نهار؛ شمس و قمر هم این‌چنین است، فرمود: اینها یک مشت گاز بودند ما اینها را به صورت کهکشان راه شیری در آوردیم، ستاره‌های ثابت و سیار در آوردیم، شمس و قمر در آوردیم، بعد هم وقتی می‌خواهد مسائل معاد مطرح بشود، بساط اینها را جمع می‌کنیم؛ این ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۸ این‌چنین است، ﴿إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۹ این‌چنین است و بساط اینها را جمع می‌کنیم. بنابراین اینها از آیات الهی‌اند و از خودشان چیزی ندارند، ما اینها را خلق کردیم، ما اینها را به نظم در آوردیم و ما اینها را سامان می‌بخشیم.

۷. دیوان شمس، غزل ۶۰۵.

۸. سوره تکویر، آیه ۱.

۹. سوره تکویر، آیه ۲.

اما آنچه درباره مطالب قبلی گفته شد که این نعمت‌های بهشتی «نُزُل» هست،^{۱۰} چون همه اینها پیش‌پذیرایی است، هنوز به ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۱۱} نرسیدند. اینها وقتی وارد برزخ یا بهشت می‌شوند، درجاتی فوق بعض دارند، اینها تا آنجا که اشتها دارند: ﴿لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ﴾^{۱۲} و تا آنجا که ادعا دارند، دعوا دارند، خواسته‌ای دارند: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾^{۱۳}؛ اینجا جای «ملک مقتدر» نیست، وقتی از این مراحل بالا آمدند، نه اهل اشتها بودند و نه اهل ادعا؛ آنگاه بخش پایانی سوره مبارکه قمر نصیب آنها می‌شود. در بخش پایانی سوره مبارکه قمر به این صورت است: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾^{۱۴}؛ این مراحل مادون: ﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۱۵} آنجا دیگر جا برای اشتها نیست تا بفرماید: ﴿لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ﴾؛ جا برای ادعا هم نیست تا بفرماید: ﴿لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾؛ آنجا جای شهود محض است و لا غیر، پس این پیش‌پذیرایی‌ها برای مراحل قبلی است که بخشی از اینها در برزخ است، بخشی از اینها در ساهره قیامت است، بخشی از اینها در ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است، وگرنه آنجا که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ باشد جا برای این مطالب نیست.

معراج پیامبر و گزارش‌های ائمه دال بر رسید به ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

پرسش:....

۱۰. سوره فصلت، آیه ۳۲: ﴿نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ﴾

۱۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۱۲. سوره فصلت، آیه ۳۱.

۱۳. سوره فصلت، آیه ۳۱.

۱۴. سوره قمر، آیه ۵۴.

۱۵. سوره قمر، آیه ۵۵.

پاسخ: غرض این است که از کجا ما می‌دانیم؟! این معراج‌هایی که اتفاق می‌افتد همین است! برای وجود مبارک پیغمبر این همه معراج‌هایی که اتفاق افتاده - بیش از صد بار حضرت معراج داشت - حالا معراج معروف او یکی بود، اینها همه ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ است، این پیام‌هایی که آوردند این است: ﴿دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^{۱۶} همین است، گزارش‌هایی که اهل بیت (علیهم السلام) از معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دهند که حضرت در معراج چه دید؛ آن‌جا با اینکه شب نبود، روز نبود، صبح نبود، بین الطلوعین نبود، نمازهای پنج‌گانه را آن‌جا خواند، چون درباره آن‌جا دارد که صبح شد و حضرت نماز صبح خواند؛ ظهر شد و نماز ظهر خواند؛ عصر شد و نماز عصر خواند با اینکه رفت و آمد بیش از چند دقیقه طول نکشید و همه هم شبانه بود؛ اما آن‌جا صبح شد، شب شد، روز شد، بین الطلوعین شد، ظهر شد، چنین عالمی است. بنابراین این گزارش‌هایی که ائمه (علیهم السلام) دارند، معلوم می‌شود اینها به آن ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ﴾ رسیدند.

شواهد سه طایفه از آیات بر انصراف خطاب نَزْعُ شیطان از پیامبر به امت

مطلب بعدی آن است، این آیه که فرمود: ﴿إِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ﴾^{۱۷} گرچه به حسب ظاهر خطاب به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و همچنین در سوره مبارکه «انعام» آمده است که شیطان دشمن وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و انبیاست؛ آیه ۱۱۲ سوره مبارکه «انعام» این است که ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾؛ این نَزْع، آن عداوت که به شیاطین انس و جن اسناد داده شد که اینها نسبت به ذوات قدسی ائمه (علیهم السلام) این چنین هستند، با اینکه خدای سبحان فرمود اینها جزء مَخْلُصِينَ اند؛ يك و خود خدا

۱۶. سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۱۷. سوره فصلت، آیه ۳۶.

فرمود مَخْلَص از گزند وسوسه دور است، دو و خود ابلیس اعتراف کرد من به هیچ وجه دسترسی به مَخْلَصین ندارم، سه؛ پس این سه قرینه از سه طایفه آیات، نشان آن است به اینکه نَزْغی که دارد از باب «إِيَّاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَّة»^{۱۸} که در بعضی از روایات آمده است خطاب به امت است، نه به وجود مبارك پیغمبر.

مقصود از نَزْغ شیطان نسبت به انبیا با توجه به امنیت حریم نبوت

اما آنچه در سوره مبارکه «انعام» آمده است که شیاطین انس و جن دشمنان انبیا هستند، یا در سوره مبارکه «حج» آمده است که هیچ پیامبری قصد کاری ندارد الا اینکه شیاطین در آرزوهای او دخالت می‌کنند؛ یعنی سوره مبارکه «حج» آیه ۵۲ که فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ معنای آن این نیست که - معاذ الله - شیطان در قلمرو فکر حضرت، درون حضرت، خواسته‌های حضرت، اخلاق حضرت نفوذ می‌کند، معنایش همان‌طور که در بحث سوره مبارکه «حج» گذشت این است که آرزوی انبیا این است که امت اصلاح شوند، جامعه مصون از افراط و تفریط شوند، در حوزه امید و آرزوی انبیا نسبت به جامعه اینها دخالت می‌کنند و نمی‌گذارند مردم راه انبیا را طی کنند، نه اینکه - معاذ الله - در حرم امن نبوت راه پیدا می‌کنند؛ البته اینها امیدوارند که مردم اصلاح بشوند، شیاطین دخالت می‌کنند و نمی‌گذارند بعد از آن فرمود: ما سرانجام انبیا را پیروز می‌کنیم: ﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ﴾ این است: ﴿فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ اینها نمی‌گذارند راه انبیا پیشرفت کند، هدف انبیا زنده شود؛ ولی ما این شیاطین را برطرف می‌کنیم و سرانجام هدف انبیا را زنده می‌کنیم، بنابراین نَزْغ و وسوسه و مانند آن نسبت به حرم امن دل‌های معصومین (علیهم السلام) به هیچ وجه راه ندارد.

تبیین منافع دعوت انبیا نسبت به انسان‌های در راه و منحرف

اما مسئله دعوتی که طبق چهار - پنج طایفه آیات گذشت که اینها ﴿يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾: ۱۹ عده‌ای که بیراهه‌اند در اثر دعوت انبیا به راه می‌آیند، عده‌ای که در راه هستند در اثر دعوت انبیا ترقی می‌کنند، سریع‌تر می‌روند، سرعت پیدا می‌کنند نه عجله؛ عجله یعنی قبل از وقت انسان خودش را حاضر کند، این درست نیست؛ سرعت این است که وقتی زمان فرا رسید راه درست شد، انسان دیگر کوتاهی نکند، هم ﴿سَارِعُوا﴾: ۲۰ است، هم ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾: ۲۱ است، پرهیز از عجله که «وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» ۲۲ است؛ یعنی قبل از وقت، مثل اینکه قبل از وقت کسی نماز بخواند. فرق عجله و سرعت در چند چیز است: یکی اینکه عجله برای قبل از وقت است، چیزی که وقت آن نرسید آدم چرا شتاب کند، سرعت برای این است که چیزی که وقت آن رسیده، نوبت آن هست، آدم چرا کندی کند، تنبلی کند!

از باده مغز تر کن و آن یار نغز جو تا سر رود به سر رو و تا پا به پا پیو^{۲۳}

تا نفس می‌کشید درس و بحث، این معنای سرعت است که فرمود ﴿سَارِعُوا﴾؛ اما عجله این است که انسان قبل از اذان ظهر نماز ظهر را بخواند؛ ولی اگر وقت داخل شد آن‌گاه طبق قرینه خاصی که داریم گفتند: «عَجِّلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ» ۲۴ یعنی نگذارید وقت بگذرد، نگذارید اول وقت بگذرد، یا نگذارید وقت فضیلت بگذرد، یا نگذارید وقت اجزا بگذرد که سه مرحله از این «عَجِّلُوا» به دست می‌آید. بنابراین آنها که در راه هستند دعوت انبیا اینها را تسریع می‌کند، يك؛ به درجات بالاتر می‌رسند، دو؛ آنها که بیراهه هستند آنها را به راه دعوت می‌کند دفعاً و رفعاً؛

۱۹. سوره یونس، آیه ۲۵.

۲۰. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲۳. دیوان ملا هادی سبزواری، غزل ۱۵۰.

۲۴. الموضوعات (للصغانی)، ج ۱، ص ۳۷.

دعوت این، اثر مثبت را دارد؛ لذا هم تشویق درست است و هم ترغیب درست است و مانند آن، بنابراین این دعوت به افرادی که در راه نیستند اختصاصی ندارد، همه را شامل می‌شود.

عدم اضرار استکبار مستکبرین با توجه به سجده انبیا و اولیای الهی

اما آیاتی که تلاوت شد آن بخشی که سجده واجب دارد که خوانده نمی‌شود؛ ولی مضمون آن همین است که گفته شد. فرمود برای خدایی که اینها را آفرید سجده کنید و اگر بخواهید راهی داشته باشید برای عبادت، بهترین راه این است. بعد فرمود: ﴿فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا﴾ اگر اینها در برابر دین خدا استکبار کردند و حاضر نشدند سجده کنند، می‌فرماید به جایی آسیب نمی‌رسانند؛ فرشتگان الهی، انبیا و اولیای الهی که ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾ به سر می‌برند، اینها دائماً در حال سجده‌اند. در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۲۰۶ که آخرین آیه سوره مبارکه «اعراف» هست این است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾؛ آنها که عنداللهی هستند، هیچ استکباری ندارند و همیشه در خضوع‌اند: ﴿وَيُسَبِّحُونَهُ﴾ نه «یسبحون له»، ﴿يُسَبِّحُونَهُ﴾ مفید حصر هم هست ﴿وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾.

لزوم رعایت ادب دینی با سجده شکر در زندگی طلبگی

برای ما طلبه‌ها این کار يك ادب دینی است مَهْری کنار آن اتاق مطالعه ما باشد هر وقت مطالعه‌مان تمام شد يك سجده شکر کنیم، بعد بیاییم بیرون، اینها را جزء برنامه‌ها بدانیم، اینها نعمت است، اینها يك چیز عادی نیست؛ خدا را شکر که بدن سالم به ما داد، فکر سالم به ما داد، عقیده سالم داد که آمَدیم در طریق اهل بیت، تا حرف اینها را یاد بگیریم، این چنین نباشد که ما وقتی مطالعه می‌کنیم و بیرون می‌آییم مثل دیگری باشیم که مطالعه می‌کند؛ اینها را عبادت بدانیم چه اینکه هست، سجده شکر کنیم، خیلی هم طول نمی‌کشد، يك سر روی مَهر می‌گذاریم ولو ذکر هم

نگوییم، چون در سجده شکر، ذکر لازم نیست، آن سجده تلاوت است که بعضی برای آن ذکر گفتند، حالا اگر خواستیم ذکر بگوییم «حمداً حمداً حمداً، شکراً لله» خیلی مایه ندارد؛ ولی آدم دینی زندگی بکند غیر از تکلیفی زندگی کردن است؛ تکلیفی گفتند موقع ظهر نماز بخوانید برای ما واجب است، موقع عصر نماز بخوانید نماز عصر بر ما واجب است؛ اما این حضور دائم مخصوصاً ماه پربرکت رجب این است. آدم بالأخره يك حساب و کتابی هم با ولی نعمت خود داشته باشد، خیلی‌ها خواستند به حوزه بیایند نشد، خیلی‌ها آمدند و نتوانستند ادامه بدهند، چون مرگ هست، مرض هست، ده‌ها مشکلات هست، اگر خدا توفیق داد آدم با این خاندان مانوس بود چه بهتر که این را رایگان از دست ندهد، فرمود: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^{۲۵}.

مطلب بعدی آن است که حالا فردا روز شهادت است، ما حاضری تمام بحث‌ها نثار روح مطهر امام باشد، حیف است که آدم درس‌ها را تعطیل کند، من فکر نمی‌کنم که تعطیل کردن برای گرامیداشت بهتر باشد. - ان شاء الله - به برکت قرآن و عترت همه شما را ذات اقدس الهی جزء علمای ربّانی قرار بدهد! چون این جامعه آسیب دیده محتاج به شما هست، دین مردم به شما محفوظ است، مردم که دسترسی به امام و پیغمبر ندارند.

فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾؛ برای او سجده می‌کنند، در بخش پایانی سوره مبارکه «اعراف» همین بود که اینها هیچ استکباری ندارند، فرشتگان الهی این‌طور هستند، انبیای الهی این‌طور هستند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾؛ لذا در آیه محلّ بحث فرمود شما سجده نکردید، انبیا، اولیا، فرشتگان، قدّسین اینها خدا را سجده می‌کنند، حالا شما سجده نکردید، نکردید.

طرح مجدد بحث معاد با دفع اشکال مشرکان به احیای مردگان

چون این سوره مبارکه «فصلت» مانند حوامیم دیگر در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی اصول دین است؛ یعنی مبدأ و معاد و وحی و نبوت، از یک نظر درباره مبدأ سخن را به پایان رسانید، حالا درباره معاد که چند آیه قبل بود، باز هم درباره معاد سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: شما درباره احیای مُرده چه مشکلی دارد: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً﴾؛ هم آیه مبدأ است هم آیه معاد؛ آن‌که مُرده را زنده می‌کند شما را هم زنده می‌کند، مشکل شما درباره معاد چیست؟ اگر نسبت به جان است که جان شما نمی‌میرد، اگر نسبت به بدن است، شما هر سال می‌بینید خدا مُرده‌ها را دارد زنده می‌کند؛ هم خوابیده‌ها را بیدار می‌کند و هم مرده‌ها را زنده می‌کند. خوابیده‌ها مثل این درخت‌ها که اینها در زمستان خشک نشدند، ریشه دارند؛ ولی زمستان خواب‌اند، بهار بیدار می‌شوند، اینها ایقاظ نائم است؛ اما وقتی این‌ها بیدار شدند غذا می‌خواهند، خاک اطراف این‌ها که مُرده است، کودی که اطراف این‌ها می‌باشد مرده است، آبی که اطراف این‌ها می‌باشد مرده است، اینها را جذب می‌کند و این‌ها زنده می‌شوند. این نهالی که قد آن دو متر بود، الآن شده سه متر، این خاک خورد و بالا آمد، این نهال خاک شده خوشه و شاخه و برگ و میوه، این خاک مُرده را زنده کرد. بنابراین خود درخت، خوابیده است و در بهار ایقاظ‌النائم است؛ اما آن خاک و لوازم جرمی و جسمی که کنار آن است، آنها مُرده‌اند، آن مرده را خدا جذب می‌کند و زنده می‌کند؛ فرمود شما هم این‌چنین هستید، مبادا بگویید این با مسئله معاد فرق می‌کند، مسئله معاد اعاده عین همان است؛ ولی خاک‌هایی که در کنار يك نهال و درخت هستند اینها که عین قبلی نبودند اینها اصل احیای موتاست، نه اعاده موتا، ما اصل احیا را ممکن است قبول داشته باشیم؛ ولی اعاده مُرده را شاید مشکل داشته باشیم که دومی عین اوّلی باشد. این را هم در آیات قبل پاسخ دادند، فرمود: شما در دنیا چطور هستید؟ هر طور در دنیا هستید، در آخرت هم همین‌طور هستید، در دنیا مگر این بدن شما ثابت است؟ چندین بار تمام ذرات بدن شما عوض شد، مگر شما همان

انسان ده سال قبل هستید؟ ده‌ها بار یا کمتر و بیشتر تمام ذرات بدن عوض شد، اینها خیال می‌کنند مغز عضو ثابت دارد، ممکن است موجودی متحرک باشد یا ثابت باشد، تمام ذرات بدن عوض می‌شود، حافظ وحدت هم روح است! حتی آن‌جایی که پیوند مصنوعی زدند این شخص عین همان شخص است، این مثال بارها گفته شد، اگر کسی سرقت کرد، دست او را باید قطع کنند؛ حالا کسی سرقت کرد، بیست سال متواری بود، در طی این بیست سال چند بار تصادف کرد، دست دیگری پیوند زدند و پیوند گرفت، بعد از بیست سال آوردند در محکمه اسلامی، حتی اگر در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، وقتی فتوا و حکم صادر شد که دستش را باید قطع کنند، او دیگر نمی‌تواند بگوید من دستم، دست پیوندی است، می‌گویند دست شماست، حقیقتاً هم دست شماست نه مجازاً، نه عرفاً، «بالدقة العقلیه» دست انسان است. دستی که نفس بپذیرد آن را جابه‌جا کند، آن را تغذیه و مدیریت کند، دست اوست؛ اگر دست کافری را که مرگ مغزی شد به دست مسلمان و مؤمن پیوند زدند، تا پیوند نگرفت این دست نجس است، وقتی پیوند گرفت، پاک است و می‌تواند با آن وضو بگیرد، این دیگر نجس نیست؛ وقتی که برای او نبود، چون مشرک بود، ملحد بود، نجس است؛ اما الآن پاک است، وقتی نفس قبول کرد هر جزئی می‌شود بدن او. پس هرطور در دنیا هستیم، آخرت هم همین‌طور است، اینکه محذوری ندارد. بنابراین اصل احیای موتا که حل شود، مسئله معاد هم کاملاً حل می‌شود؛ لذا فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَاکْثُرُوا ذِکْرَ الثُّمُورِ»^{۲۶} وقتی بهار را دیدید به فکر معاد باشید، فرمود: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ﴾؛ پس خدای سبحان هم قدرت حیات دارد پس مبدأ است، حیات جدید می‌دهد، هم قدرت معاد دارد: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ﴾؛ همین زمین مُرده زنده می‌شود! به وسیله گیاهان، خوشه‌ها، شاخه‌هایی که در کنارش هست، همین خاک مُرده می‌شود

خوشه زنده، همین خاک! آنکه خوابیده بود بیدار می شود، اینکه مُرده بود زنده می شود، فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا﴾

همین ذات اقدس الهی ﴿لَمْحْيِ الْمَوْتِ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

قوت ادبی آیه ﴿لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ﴾ عامل خضوع ادیبان عرب

در جریان ﴿لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ﴾،^{۲۷} بعضی اهل معرفت نقل کردند که يك عرب مقتدر، ادیبی چند

بیت درباره فضایل اخلاقی گفت، خیلی هم مباحثات کرد و آمد حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، عرض

کرد آیا خدای تو درباره فضایل اخلاقی کلماتی مثل آنچه من گفتم سروده است؟ حضرت فرمود مگر چه گفتی؟ سه

بیت از آن ابیات خود را خواند که از نظر ادبی البته ابیات ارزنده‌ای است؛^{۲۸} فوراً این آیه ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا

لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ نازل شد، اینها چون بلاغت‌شناس و

فصاحت‌شناس بودند همین شاعر ادیب گفت: «هذا والله هو السحر الجلال»^{۲۹} هرگز ما به این عظمت و به این

جلال و شکوه، نه ادراک می کردیم و نه می توانستیم بگوییم.

مقابله با بدی راهکار قرآنی در اصطلاح جامعه

غرض این است که این ﴿لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ﴾ این آن قدر قوی و غنی است که

مهم ترین شعرای ادیب عرب را هم وادار به خضوع می کند و کار اخلاقی هم در همین است، کسی که ﴿ذُو حَظٍّ

عَظِيمٍ﴾ است، با این راه، جامعه را اصلاح می کند، فرمود: در درون ملت و درون گروهی با بدی بجنگید نه با بد، با

۲۷. سوره فصلت، آیه ۳۴.

۲۸. الفتوحات المکیه (چهار جلدی)، ج ۴، ص ۴۶۶؛

و حی ذوی الأضغان تسبی عقولهم *** تحیتک القرنی فقد ترفع النفل

و إن جهروا بالقول فاعف تکرما *** و إن ستروا عنک الملامة لم تبیل

فإن الذی یؤذیک منه استماعه *** و إن الذی قد قیل خلفک لم یقل

۲۹. الفتوحات المکیه (چهار جلدی)، ج ۴، ص ۴۶۵ و ۴۶۶.

بیگانه‌ها - اگر کسی بخواهد حمله‌ای بکند - او را سر جای خودش بنشانید، مثل همین دفاع مقدس؛ ولی ﴿يَدْرُونَ﴾^۱ نه «بالحسنۃ السیئة»^۲ بد را اصلاح کنید، نه اینکه بد را از بین ببرید؛ بکوشید بدی را از بین ببرید. بپساید. حالا اگر آخر الامر نشد، بیان نورانی حضرت امیر در بعضی از خطبه‌ها این است که اگر آن اثر نکرد «کی»^۳ یعنی داغ کردن در انتظار شما باشد، اینکه در سوره «توبه» گذشت ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا﴾^۴ یعنی داغ می‌شود، اینکه حافظ گفت: «علاج کی کنمت آخر الدواء الکی»؛^۵ نه علاج کی کنم، «علاج کی کنمت آخر الدواء الکی» را از بیانات نورانی حضرت امیر گرفته است که حضرت در بعضی از خطبه‌ها فرمود: حالا که موعظه اثر نمی‌کند، من «کی» می‌کنم، داغ می‌کنم، چون قبلاً برخی از بیماری‌ها را با داغ کردن معالجه می‌کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره رعد، آیه ۲۲؛ سوره قصص، آیه ۵۴.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۶۸؛ «فَاخِرُ الدَّوَاءِ الْكِي».

۳. سوره توبه، آیه ۳۵.

۴. دیوان حافظ، غزل ۴۳۰؛ «به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می *** علاج کی کنمت آخر الدواء الکی».